

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۰۷
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	مبنای استاد شهید در فرق میان امارات و اصول عملیه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

در این درس، مبنای استاد شهید صدر در تبیین تفاوت میان امارات و اصول عملیه مورد واکاوی قرار گرفت. ایشان با ابتناء بر نظریه خویش در باب جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی، مشکلات ناشی از تضاد احکام و تفویت اغراض را حل نموده و از همان زاویه به تفاوت جوهری این دو حجت می پردازند. دیدگاه ایشان در قالب پنج محور اساسی تبیین گردید. نخست آنکه موضوع در هر دو قسم ادله، «عدم العلم» است و تفکیک محقق عراقی مبنی بر اخذ شک به عنوان موضوع در اصول و مورد در امارات، به دلیل نگاه اثباتی وی تلقی می شود، درحالی که نگاه شهید صدر نگاهی ثبوتی است. دومین محور بر این امر تأکید دارد که جعل هر دو قسم برای احراز و دستیابی حداکثری مکلف به ملاکات احکام واقعیه در ظرف جهل صورت پذیرفته است. محور سوم به تقابل این ملاکات می پردازد و بیان می کند که در صورت جهل مکلف، میان حفظ ملاکات الزامیه و ترخیصیه، «تزامم حفظی» رخ می دهد که ماهیتی متمایز از التزام ملاکی دارد و شارع باید راهی برای این التزام بیابد. محور چهارم لزوم عمل به ملاک اهم در این التزام حفظی را مسجل می سازد. در نهایت، در محور پنجم روشن می گردد که ریشه این اهمیت یا ناشی از «قوت احتمال» است که به جهت کاشفیت از واقع، شالوده حجیت امارات را شکل می دهد، و یا برخاسته از «اهمیت محتمل» است که اساس جعل اصول عملیه را پایه گذاری می کند. بر این اساس، تفاوت اماره و اصل از دیدگاه شهید صدر تفاوتی ثبوتی و در مقام جعل است.

مبنای استاد شهید در فرق میان امارات و اصول عملیه

بحث پیرامون مبنای استاد شهید صدر در باب فرق میان امارات و اصول عملیه بود. البته ایشان این مطلب را عمدتاً در مبحث جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی بیان می‌کنند، منتها از همین مطلب در این جایگاه نیز استفاده می‌شود؛ بدین معنا که از مبنایی که ایشان در جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی دارند، فرق میان امارات و اصول نیز در همین جا برجسته شده و از همین طریق معلوم می‌گردد.

در مسئله جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی، چند مشکل اساسی وجود داشت که ایشان با این رویه، با این نظریه و با این مبنا، آن مشکلات را حل می‌کنند. به عنوان مثال، مشکل تضاد میان حکم واقعی و حکم ظاهری، و یا مشکل تفویت اغراض احکام واقعی به واسطه جعل احکام ظاهریه، از جمله اشکالاتی است که در جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی مطرح می‌شود. در آنجا ایشان با همین مبنایی که در اینجا دارند، مشکل را حل نموده‌اند؛ بدین بیان که اساساً در این مقام، نه تضادی وجود دارد و نه تفویت مصلحتی رخ می‌دهد. از همان نظریه و همان مبنا، در اینجا نیز برای تبیین فرق میان امارات و اصول استفاده می‌شود.

پیش‌تر، اصل مطلب و حاصل دیدگاه ایشان در فرق میان امارات و اصول توضیح داده شد. لیکن برای آنکه موضوع روشن‌تر شود، این مطلب در پنج بند توضیح داده می‌شود؛ یعنی مباحث بندبند می‌گردد تا درک کامل مطلب و احاطه بر آن برای دوستان آسان‌تر شود.

بند اول: وحدت موضوع در امارات و اصول عملیه (عدم العلم)

بند اول آن است که موضوع، هم در امارات و هم در اصول، «عدم العلم» است که در اینجا از آن به «شک اصولی» تعبیر می‌شود که با «شک منطقی» متفاوت است. هرچند در مباحث آینده که به نقد این مبنا پرداخته می‌شود، توضیح داده خواهد شد که اتفاقاً خود استاد شهید نیز در تبیین همین مبنا، گاهی ناچار شده شک را به شک منطقی تفسیر می‌کنند، نه به شک اصولی. بدین معنا که این التفات باید وجود داشته باشد که گاهی خلط اصطلاحات موجب بروز اشکالاتی در بحث‌ها می‌شود که البته در آینده به این مطلب پرداخته خواهد شد.

به هر حال، ایشان می‌فرمایند که موضوع هم امارات و هم اصول، «عدم العلم به احکام واقعی» است؛ پس هم در امارات و هم در اصول، شک در موضوعشان اخذ شده است؛ نه اینکه گفته شود آن‌چنان که محقق عراقی فرمود که شک در امارات «مورداً» اخذ شده، ولی در اصول «موضوعاً» اخذ شده است؛ بدین معنا که در امارات، شک، مورد جعل اماره است، نه اینکه در جعل اماره، شک در موضوع جعل اخذ شده باشد؛ اما در اصول عملیه، شک در موضوع جعل اخذ شده است، همان‌گونه که در ادله اصول فرموده است: «رفع ما لا يعلمون» یا بیان شده است که: «إن شککت فابن علی یقین»، که خود شک را اخذ در موضوع جعل کرده است؛ اما در امارات فرموده است: «إن شککت» یا «إن لم تعلم فاعمل بخبر الواحد» و به این شکل بیان نموده است؛ ولی این جعل خبر واحد برای جایی است که علم به واقع وجود نداشته باشد. اگر علم به واقع در میان باشد، دیگر احتیاجی به تمسک به خبر واحد نخواهد بود.

پرسشگر: ...

استاد: بله، اماره کاشف است، اما در چه زمانی؟ در چه زمانی کاشف است؟ در زمانی که شما کاشف قطعی نداشته باشید. وقتی کاشف قطعی داشته باشید، دیگر اماره از کاشفیت می افتد. اگر اماره مفروض موافق با آن قطع شما باشد، که کاشفیت قطع، مغنی از کاشفیت آن است و نیازی به آن اماره نیست. اگر مخالف با آن کاشفیت قطع شما باشد، اصلاً و کلاً از کاشفیت می افتد. اگر مخالف باشد، دیگر کاشفیت پیدا نمی کند. از همین روست که سخن مرحوم آقاضیاء عراقی، به نظر می رسد سخن بی موردی نیست، بلکه سخن قوی و متینی است. مرحوم آقاضیاء از آن کسانی است که نمی توان با سخنان وی بسیار مجادله کرد؛ واقعاً سخنان ایشان مبنای محکمی دارد. در اینجا فرصت نبود که مبنای ایشان به صورت مفصل بیان گردد؛ زیرا ملاحظه شد که اگر بنا بر بیان مبنای ایشان با تمام جزئیات باشد، بسیار به طول می انجامد؛ از این رو تنها کلیات آن مطرح گردید.

پرسشگر: ...

استاد: بله، به هر حال می توانید از آن به «ظرف» تعبیر کنید؛ بدین معنا که در جا و در مکانی که شما علم ندارید، یعنی برای کسی که عالم نیست، حجیت اماره جعل شده است؛ این حجیت، برای کسی که عالم نیست قرار داده شده است. نه اینکه «عدم العلم» او، در قضیه جعلیه حجیت اماره اخذ شده باشد؛ بلکه این حجیت برای او جعل شده است. حال اگر آن شخص علم داشت، خواه ناخواه این جعل - یعنی جعل حجیت اماره - شامل او نمی شود. شامل او نمی شود به این دلیل که برای او جعل نشده است، نه اینکه جهل در موضوع اخذ شده باشد. مبنای این سخن همان است که پیش تر بیان گردید که مبنای مرحوم آقاضیاء این است که فرق میان امارات و اصول «فرق اثباتی» است. نکته این امر در «لسان دلیل» است؛ زیرا در لسان دلیل جعل اصول، «شک» اخذ شده است. از همین رو، موضوع حجیت اصل را «شک» قرار می دهیم. اما در لسان جعل حجیت خبر، این شک در لسان جعل آن اخذ نشده است.

پرسشگر: ...

استاد: چون مرحوم آقای صدر نظرش به «ثبوت» است، می فرماید در عالم ثبوت فرقی نیست. جایگاه اصل کجاست؟ «عدم العلم» است. جایگاه اماره کجاست؟ «عدم العلم» است. پس در عالم جعل اینها یکسان اند. منشأ اصلی این اشکال - چنان که بیان گردید - این است که نگاه مرحوم آقای صدر، نگاه اثباتی نیست، بلکه نگاه ثبوتی است. ولی نگاه مرحوم آقاضیاء به فرق میان امارات و اصول، نگاه اثباتی است. ایشان می فرماید در مقام اثبات، «شک» در دلیل حجیت اصل اخذ شده است؛ اما در مقام اثبات، ادله حجیت خبر چنین لسانی ندارند که برای مثال بفرمایند: «إن شککت فاعمل بخبر الواحد»؛ چنین بیانی وجود ندارد. بلکه برای مثال می فرماید: «خبر الواحد حجة»، یا فرض کنید می فرماید: «ما أدیا عنی فعنی یؤدیان»، و یا برای مثال می فرماید: «یونس بن عبد الرحمن ثقة، خذ عنه معالم دینک».

پرسشگر: ...

استاد: بحث بر سر کمی و زیادی نیست. اتفاقاً اگر قرار باشد واقعاً به خوبی وارد عمل شد، گفته می شود که دلیل قطعی بسیار وجود دارد؛ ادله قطعی زیاد است.

پرسشگر: ...

استاد: در کجا به این «تتمیم» [کشف] احتیاج است؟ وقتی که «کشف تام» وجود نداشته باشد. وقتی که کشف تام وجود دارد، دیگر [نیازی به تتمیم نیست]. اکنون آیا شما در وجوب صلوات یومیه شک دارید؟! آیا برای اثبات وجوب صلوات یومیه به خبر واحد عمل می‌کنید؟! آیا در اثبات وجوب صوم ماه رمضان به خبر واحد عمل می‌کنید؟! آیا برای اثبات وجوب حج بر مستطیع به خبر واحد تمسک می‌نمایید؟! اینها همگی قطعی است؛ این همه احکام قطعی [در دین وجود دارد]. احکام قطعی شریعت بسیار زیاد است، بنابراین نه، این طور نیست [که ادله قطعی اندک باشد].

بنابراین بند اول بیانات استاد شهید این است که هم امارات و هم اصول، موضوعشان «عدم العلم» به واقع و عدم العلم به حکم واقعی است. این تمیزی که مرحوم آقاضیاء عراقی قائل شدند که عدم العلم یا شک در اصول، در موضوع دلیل اخذ شده است، اما در امارات در موضوع دلیل اخذ نشده است، این تفرقه، تفرقه بجایی نیست. البته توضیح داده شد که این تفرقه به یک لحاظ بجاست، زیرا نگاه مرحوم آقاضیاء نگاه به «عالم اثبات» است، در حالی که نگاه مرحوم آقای صدر، نگاه به «عالم ثبوت» می‌باشد.

بند دوم: جعل امارات و اصول برای احراز ملاکات احکام واقعی

احکام واقعی بر دو دسته‌اند: احکام واقعی الزامیه و احکام واقعی ترخیصیه. هم امارات و هم اصول، برای این هدف جعل شده‌اند که کمک کنند مکلف به این احکام واقعی دست پیدا کند. هر دو، یعنی هم اصول و هم امارات، برای این غرض جعل شده‌اند که آن احکام واقعی‌ای که شارع دارد، بتواند در حد ممکن و در حدی که برای یک مکلف امکان دارد، قابل دسترس باشد.

پرسشگر: ...

استاد: برای احراز ملاکات احکام واقعی است. اصل برای چه غرضی جعل شده است؟ اگر [تنها برای رفع تحیر] بود، شارع می‌فرمود که هر وقت شک کردی، بگو شک ندارم و بحث تمام می‌شد؛ و فقط اصل برائت را جعل می‌کرد! چرا گاهی اصل برائت جعل می‌شود، گاهی اصل استصحاب و گاهی اصل احتیاط جعل می‌گردد؟ چرا این اصول متعدد و متنوع‌اند؟ اگر [جعل اصول] فقط در مقام تحیر بود [تنها یک اصل کافی بود]. بحث بر سر ملاکات است. برای اینکه ملاکات در مقام تراجم حفظ شوند. این مطلب در جلسه گذشته توضیح داده شد؛ از آنجا که ایشان [پرسشگر] روز گذشته تشریف نداشتند، این اشکالات را مطرح می‌کنند! دیروز بیان شد که وقتی مکلف جهل به احکام واقعی داشته باشد، در مقام جهل به احکام واقعی، احراز ملاکات احکام الزامیه با احراز ملاکات احکام ترخیصیه در مقام حفظ، با یکدیگر تراجم می‌کنند. البته قرار بر این بود که این مطلب در بند سوم بیان شود. در بند دوم مسیر به صورت قدم به قدم پیش می‌رود تا مطلب به خوبی باز و شکافته شود. در این مطلب دوم، باید گفت جعل هم امارات و هم اصول برای حفظ آن ملاک «اهم» از ملاکات احکام واقعی است.

بند سوم: تزامم حفظی میان ملاکات الزامیه و ترخیصیه در مقام جهل

در بند سوم این مطلب مطرح می‌شود که میان احراز یا به تعبیر دیگر، بین حفظ ملاکات الزامیه واقع با حفظ ملاکات ترخیصیه واقعیه، تزامم وجود دارد. در چه مقامی؟ در مقام جهل. هنگامی که مکلف جهل به واقع دارد، اگر شارع بخواهد کاری کند که این ملاکات احکام الزامیه احراز گردد، باید بفرماید: هر کجا شک در الزام یا احتمال الزام داشتی، عمل به الزام کن و عمل به احتیاط نما. این امر برای آن است که بتواند ملاکات احکام الزامیه را حفظ کند. لذا می‌فرماید: هر کجا شک کردی - یعنی هر کجا احتمال الزام دادی - در اینجا عمل به احتیاط کن؛ البته این در صورتی است که بخواهد ملاکات احکام الزامیه را حفظ نماید. اما اگر بخواهد ملاکات احکام ترخیصیه واقعیه را حفظ کند، باید بگوید: هر کجا شک در الزام داشتی، تنها احتمال الزام می‌دادی و قطع به الزام نداشتی، عمل به ترخیص کن. این حکم برای حفظ ملاکات احکام ترخیصیه واقعیه است. به هر حال، شارع هم احکام ترخیصیه ای دارد و هم احکام الزامیه ای جعل فرموده است.

در بند دوم بیان شد که حفظ ملاکات احکام ترخیصیه با حفظ ملاکات احکام الزامیه، هر دو با یکدیگر در مقام جهل قابل جمع نیستند. در بند سوم بیان می‌شود که دلیل اینکه قابل جمع نیستند این است که تزامم دارند. توضیح آنکه، اگر شارع بخواهد ملاکات احکام الزامیه را حفظ کند، باید در اینجا بفرماید: اگر جهل به احکام واقعیه داشتی و احتمال الزام دادی، عمل به احتیاط کن؛ و اگر بخواهد ملاکات احکام ترخیصیه را حفظ کند، باید بگوید: اگر جهل داشتی، در اینجا عمل به ترخیص نما.

بر این اساس، جعل امارات و جعل اصول برای حفظ ملاک اهم از میان ملاکات ترخیصیه واقعیه و الزامیه واقعیه است که با یکدیگر متزامم هستند؛ یا به تعبیر دیگر، برای حفظ اهم الملاکات در فرض تزامم است. البته این امر «عند التزامم الحفظی» است، نه در فرض تزامم خود ملاکات با یکدیگر؛ زیرا خود ملاکات با هم تزاممی ندارند؛ مجموعه ای از احکام ترخیصیه جعل شده و مجموعه ای از احکام الزامیه نیز جعل گردیده است. احکام ترخیصیه دارای ملاکاتی هستند که متزامم با احکام الزامیه نیستند، و احکام الزامیه نیز ملاکاتی دارند که خود آن ملاکات با ملاکات احکام ترخیصیه تزاممی ندارند. پس کجا با یکدیگر تزامم پیدا می‌کنند؟ در زمانی که مکلف جهل به آنها دارد و شارع می‌خواهد در مقام جهل، آن ملاکات واقعیه را حفظ نماید. چنانچه شارع بخواهد ملاکات الزامیه را حفظ کند، مکلف باید هر کجا شک کرد باید عمل به احتیاط بکند؛ و اگر بخواهد ملاکات احکام ترخیصیه را حفظ کند، باید هر کجا که مکلف شک کرد، حکم به برائت نماید. اینها با هم در مقام حفظ، تزامم دارند. لذا ایشان از این تزامم به «تزامم حفظی» تعبیر می‌کنند، نه «تزامم ملاکی».

هرچند در اینجا نیز ماهیت امر از نوع تزامم است، منتها تزامم ملاکات در مقام حفظ است، نه تزامم خود ملاکات با یکدیگر؛ این امر تفاوت می‌کند با تزامم ملاکی؛ مانند آنجا که برای مثال غصب حرمت دارد و از طرفی نماز هم واجب است، که گاهی اینها در مقام عمل و در مقام امتثال با هم تزامم پیدا می‌کنند. فرض کنید در جایی شخصی در ارض غصبیه ای حضور دارد و می‌خواهد نماز بخواند. اگر بخواهد حکم حرمت غصب را رعایت کند، امتثال حکم وجوب صلاة از دست او فوت می‌شود؛ و اگر بخواهد حکم وجوب صلاة را رعایت کند، امتثال حرمت غصب از دست او فوت می‌گردد. اینها تزامم خود دو ملاک با یکدیگر است. حال، کدام یک از این ملاک ها مقدم داشته می‌شود؟ ممکن است فقیهی بگوید در اینجا مفسده غصب در نزد شارع اقوا از مفسده فوت صلاة است؛ در نتیجه باید در آنجا نماز نخواند و بگذارد تا قضا

شود و برای مثال، بعد از وقت نماز خود را بخواند. ممکن است دیدگاهی این گونه مطرح شود. در مقابل، ممکن است فقیه دیگری بگوید خیر، «الصلاة لا تفوت بحال»؛ پس در اینجا باید نماز خود را بخواند منتها به حداقل تصرف اکتفا نماید؛ برای مثال یک جا بایستد و با ایما [و اشاره] نماز خود را بخواند تا حداقل تصرف در مکان غصبی ایجاد شود. در این موارد، تراحم میان خود دو ملاک احکام است. اما این تراحمی که در این مبحث از آن سخن گفته می شود، تراحم میان خود ملاکات نیست، بلکه تراحم در مقام حفظ ملاکات واقعی است. این بند سوم [از مبنای استاد شهید صدر] بود.

پرسشگر: ...

استاد: بله، در اینجا بحث درباره مجموع کل ملاکات مطرح است. بیان می شود که شارع مقدس - که این امر از شئون شارع است - اراده فرموده است تا مکلف جاهل به احکام شرعی، به بهترین وجه بتواند ملاکات احکام را احراز نماید. یا به تعبیر دیگر، شارع می خواهد تا تشریعی را بیان نماید که به واسطه این تشریع، بیشترین مقدار ممکن یا بهترین شکل ممکن از ملاکات احکام خویش را برای مکلفی که جاهل به حکم واقعی است، حفظ نماید. این امر، تدبیر بسیار مهمی است. باید یادآور شد که اساساً این بحث، از بدیع ترین مباحث فنی در میان تمامی علوم انسانی به شمار می رود. این بحث بسیار بدیع است، هرچند از آنجا که حوزویان و طلاب به این مباحث عادت کرده اند، برای آنان بسیار عادی جلوه می کند؛ اما در حقیقت بحث شگفت انگیزی است که شارع چگونه این تراحم را مدیریت کرده است. وجود احکام ظاهریه و احکام واقعی، خود یکی از معجزات شرعی دین مبین اسلام محسوب می شود. اینکه مشاهده می شود گاهی برخی از افراد کم سواد ادعا می کنند که احکام فقهی، تماماً احکام ظنیه است، [سخنی کاملاً نادرست است]؛ خیر، اساساً احکام ظنیه وجود ندارد! تمامی احکام، احکام قطعی است. منتها چه در احکام ظاهریه و چه در احکام واقعی، چه در امارات و چه در اصول عملیه، روند کار مشخص است؛ در آنجا که قطع به حکم واقعی وجود دارد، مبنای عمل همان قطع است، و در امارات و اصول نیز مکلف دارای قطع است و در واقع به قطع عمل می کند، نه به ظن. منتها این قطع، «قطع به حجیت» است؛ یعنی مکلف قطع دارد به اینکه عمل به این اماره برای او حجت است و نسبت به حجیت آن قطع دارد. همچنین قطع دارد که عمل به این اصل عملی در فلان مورد برای او حجت است؛ بنابراین، مکلف به قطع خویش عمل می کند! در شریعت اسلامی هیچ گونه عملی به غیر قطعیات وجود ندارد. اینکه گفته می شود «فقه شما تماماً فقه عمل به ظن است»، اصلاً چنین چیزی صحت ندارد! فقه شیعه سراسر فقه عمل به قطع است.

پرسشگر: ...

استاد: می گوید حجت همین است و تکلیف من همین است؛ مکلف اساساً با تکلیف سروکار دارد. پیش تر نیز بیان گردید که یکی از ابداعات و واقعاً از بزرگ ترین امتیازات مذهب امامیه آن است که سروکار این مکتب با «حجت» است. اینکه مشاهده می شود در فرهنگ امامیه اصطلاح «حجت» بسیار رایج است - چنان که به ائمه اطهار علیهم السلام «حجج الهیه» و «حجة الله علی خلقه» اطلاق می گردد و حتی به عالم دینی نیز «حجت» و «حجت الاسلام» گفته می شود - از آن روست که مدار کار بر محور حجت است. مکلفان آن چنان که حجت بر آنان تمام شده است، به آن عمل می کنند و تکلیف نیز همین است؛ حال چه این حجت به واقع حقیقی اصابت بکند و چه اصابت نکند. تکلیف مکلف، عمل به حجت است و به حجتی عمل می کند که حجیت آن برای وی قطعی است. از همین رو، تمام تمرکز بر قطعی بودن خود حجت یا قطعی بودن

حجیتِ حجت معطوف می شود و این امر دارای اهمیت است که حجیتِ حجت باید قطعی باشد. حجیت مرجع تقلید باید قطعی باشد، حجیت امام علیه السلام باید قطعی باشد و این، اصل کار است.

پرسشگر: ...

استاد: با عمل به حجت، همان مقدار از احراز واقع برای شارع کفایت می کند؛ همان مقدار احراز واقعی که از طریق عمل به حجت برای مکلف حاصل می شود، برای شارع مقدس کفایت می کند.

پرسشگر: ...

استاد: آنان، سخن از حجت به میان نمی آورند، بلکه معتقدند اگر به ظن نیز عمل شود، به هر حال راهی برای رسیدن به حکم واقعی است. اما در پاسخ به آنان گفته می شود که شما بدون حجت عمل می کنید. این امتیاز مذهب امامیه است که باور دارد خداوند متعال برای تمامی شرایط، حجت تعیین فرموده و مکلفان را بدون حجت رها نکرده است. این موضوع در اوایل مباحث اصول مطرح گردید که دانش اصول در مذهب شیعه، به «ما فیه نص» و «مالا نص فیه» تقسیم نمی شود. این در حالی است که در اصول اهل سنت، ادله فقهی را به دو دسته تقسیم می کنند و معتقدند دو نوع ادله وجود دارد: دسته نخست، ادله در موارد وجود نص است که شامل کتاب و سنت می باشد؛ و دسته دوم، ادله در موارد عدم وجود نص است که همان ظنون مانند قیاس، استحسان، مصالح مرسله و امثال اینها در محدوده «مالا نص فیه» می باشد. در مکتب شیعه چنین تقسیمی وجود ندارد، بلکه تمام آنچه در دست است، همگی «فیه نص» می باشد و هیچ گاه به «عدم النص» عمل نمی شود. منتها این نص، نص بر چه چیزی است؟ نص بر «حجیت» است. بنابراین، در مبانی اصولی و به تبع آن در مباحث فقهی شیعه، اساساً چیزی به نام «مالا نص فیه» وجود ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: احسنتم، مدار کار بر محور دلیل است. این عبارت در فقه شیعه بسیار رایج است که: «نحن أبناء الدلیل، اینما مال نمیل» و این منطق، یک منطق عقلی است. شارع مقدس آمده و برای مکلفان حجت تعیین نموده و در احراز احکام واقعی، به همان مقداری اکتفا فرموده است که آن حجت های تعیین شده، مکلفان را به احکام واقعی می رسانند. عمل به حجت برای رسیدن به احکام واقعی، سزاوارتر و اولی از آن است که شخص رها شود تا بخواهد با ظن، گمان، استحسان و امثال اینها خود را به واقع برساند، در حالی که معلوم نیست به واقع می رسد یا نمی رسد. این مسئله دارای اهمیت بسیاری است.

خلاصه امر، این کاری است که شارع انجام می دهد؛ بند سوم، این است که شارع برای احراز احکام واقعی خویش به وسیله شخص جاهل به آن احکام واقعی، آمده و دو راه معین کرده است: یکی «امارات» و دیگری «اصول». چرا [این دو راه را معین نموده است]؟ این جعل امارات و اصول برای آن است که راه هایی برای احراز اهم از احکام واقعی «عند التزام» - یعنی «عند التزام الحفظی» - فراهم آید. اگر شارع بخواهد احکام واقعی را برای مکلف حفظ کند، با توجه به اینکه برخی از احکام واقعی الزامیه و برخی دیگر ترخیصیه اند، چه کار باید بکند؟ اگر بگوید در هر کجا که علم نداشتی به ترخیص عمل کن، احکام الزامیه - یعنی ملاکات آنها - فوت می شود. اگر بگوید در هر کجا که علم به واقع نداشتی، به الزام عمل کن، در

اینجا ملاکات احکام ترخیصیه واقعیه فوت می گردد. بنابراین شارع در اینجا می فرماید از این احکام، در مقام تراحم عمل به «اهم» کن. عقل نیز حکم می کند که در مقام تراحم میان دو ملاک و میان دو امر مهم، باید اهم از آنها را برگزید.

بند چهارم: لزوم ارائه راهکار از سوی شارع برای حفظ ملاک اهم

حال که «تراحم حفظی» وجود دارد، حفظ ملاکات احکام ترخیصیه واقعیه در مقام جهل مکلف به احکام واقعیه - و یا به تعبیر عربی «للجاهل بالأحكام الواقعية» - با حفظ ملاکات الزامیه با یکدیگر تراحم دارند؛ در بند چهارم بیان می شود که «عند التراحم» باید به اهم عمل گردد؛ بنابراین شارع باید راهی پیدا کند که مکلف در مقام این تراحم حفظی، آن ملاک «اهم» را حفظ نماید.

بند پنجم: منشأ اهمیت ملاکات؛ «قوت احتمال» یا «اهمیت محتمل»

اهمیت این ملاکاتی که باید حفظ شوند، گاهی از ناحیه «جنبه احتمال» است و گاهی اهمیت آنها از جانب «محتمل» می باشد. بدین معنا که گاهی در مقام تراحم، شارع می فرماید به آن «احتمال اهم» عمل کن؛ حال این احتمال اهم، چه در مورد ترخیص باشد و چه در مورد الزام.

احتمال اهم به چه معناست و احتمال اهم کدام است؟ احتمال اهم، همان «احتمال اقوا» است؛ یعنی در آنجایی که دلیل از واقع کاشفیت دارد، که این مورد، مورد «امارات» است. در موارد امارات، احتمال اصابت به واقع، اقوا از موارد اصول است؛ زیرا در موارد اصول، مکلف شک دارد و طرفین با هم مساوی هستند.

در همین جاست که پیش تر بیان شد استاد شهید در اینجا شک را به «شک منطقی» تعبیر کرده است. در مقام نقدی که بر این مبنا وجود دارد، این اشکال وارد می گردد که ایشان در اینجا شک را به شک منطقی تفسیر نموده اند؛ و چون شک را منطقی لحاظ کرده اند، آنگاه می فرمایند که طرفین احتمال - یا به تعبیر دیگر، طرفین شک - متساوین هستند.

اما در امارات، «ظن» وجود دارد و مکلف در موارد امارات دارای ظن به حکم واقعی است. در مقام تراحم ملاکات واقعیه، شارع می فرماید آنجایی که ظن داری، در اینجا رجحان وجود دارد؛ حال چه این ظن نسبت به ترخیص باشد و چه نسبت به الزام. یعنی چه اماره قائم بر الزام باشد و چه اماره قائم بر ترخیص باشد، [اماره مقدم است]. اگر یک اماره در دست باشد و در مقابل آن یک اصل عملی قرار گیرد؛ به گونه ای که اماره دلالت بر الزام کند و اصل عملی دلالت بر ترخیص نماید، و یا اماره دلالت بر ترخیص کند و اصل عملی دلالت بر الزام نماید، در اینجا شارع می فرماید چون احتمال اصابت اماره اقوا است و کاشفیت دارد، به همین اماره اخذ کن. در هر کجا که اماره بود، باید به اماره عمل شود. [گویی شارع می فرماید: برای حفظ ملاکات واقعیه من در مقام جهل به آن احکام واقعیه، اگر در یک جا اماره داشتی، من در اینجا اماره را ترجیح می دهم؛ یعنی «احتمال اصابت اقوا نسبت به واقع» را در اینجا ترجیح می دهم و می فرمایم به این عمل کن و به اماره عمل نما.

چرا باید به اماره عمل کرد؟ زیرا احتمال اصابت به واقع در اماره، اقوا از احتمال اصابت در اصل عملی است؛ چراکه موضوع اصل عملی به هر حال «شک» است. وقتی موضوع اصل عملی شک باشد، بدین معناست که نه این طرف آن رجحان دارد و نه آن طرف؛ یعنی کاشفیت ندارد، بلکه صرفاً شک است و فاقد کاشفیت از واقع می باشد؛ اما اماره از واقع کاشفیت دارد.

پرسشگر: ...

استاد: نه، تعارض نیست؛ بلکه تراحم است. تراحم در مقام حفظ است، که پیش‌تر نیز بیان گردید. یعنی شارع اکنون می‌خواهد چه کار کند؟ می‌خواهد شخص جاهل را [مدیریت و هدایت کند]؛ جاهل در برابر همه احکام واقعیه قرار دارد و نسبت به احکام جاهل دارد. وقتی مکلف به احکام جاهل دارد، شارع می‌خواهد راهی برای او تشریع نماید که از این طریق بتواند آن ملاکات احکام واقعیه را احراز کند. کدام ملاکات را؟ اهم ملاکات را. در مقام تراحم حفظ این ملاکات، شارع می‌خواهد ملاک اهم را حفظ کند.

این ملاک اهم، گاهی اهمیت آن به لحاظ اقریبیت به واقع است، و گاهی اهمیت آن به لحاظ اقریبیت به واقع نیست. در آنجایی که اماره قائم است، اقریبیت به واقع وجود دارد؛ یا به تعبیر دیگر، کاشفیت از واقع وجود دارد، در مقابل چه چیزی؟ در مقابل اصل عملی. لذا شارع می‌فرماید در اینجا به اماره عمل کن.

حال اگر اماره نبود، باز هم این تراحم وجود دارد! زیرا اصول عملیه بر دو گونه‌اند: اصول عملیه ترخیصی وجود دارد و اصول عملیه الزامی در کار است. در اینجا وقتی اماره نیست، اهمیت محتمل به میان می‌آید. هر کجا محتمل اهم بود، شارع می‌فرماید در اینجا برای مثال به احتیاط عمل کن. به بیان دیگر، اگر محتمل ترخیصی اهم بود، می‌فرماید به براءت عمل کن، و اگر محتمل الزامی اهم بود، می‌گوید به احتیاط عمل نما.

نتیجه بحث در باب فرق ثبوتی میان امارات و اصول عملیه

پس نخست روشن شد که فرق میان امارات و اصول چیست. معلوم گردید که امارات، محرز واقع هستند؛ یعنی راهی برای [رسیدن به واقع می‌باشند]. به عبارت دیگر، «قوت احتمال» در امارات، ملاک جعل حجیت برای آنها در مقام تراحم حفظی است. اما در اصول، «قوت محتمل» یا اهمیت محتمل، ملاک در جعل حجیت برای اصل است. فرق اساسی میان اماره و اصل این‌گونه تبیین شد. و این فرق، فرقی ثبوتی است، نه فقط اثباتی. این، خلاصه فرمایش استاد شهید صدر در فرق میان امارات و اصول است.

پرسشگر: ...

استاد: این سخن شما برای چه کسی است؟ برای کسی است که نگاه اثباتی داشته باشد. در مقام اثبات، بله، ممکن است در مقام اثبات گفته شود که رابطه از نوع حکومت است یا [ورود]. اساساً آقای صدر می‌فرمایند مهم نیست که لسان دلیل، لسان حکومت باشد یا لسان ورود؛ این امر دارای اهمیت نیست. ایشان می‌فرمایند اصلاً ممکن است در یک جا لسان دلیل اماره با دلیل اصل، لسان ورودی باشد و در جای دیگر لسان آن حکومتی باشد. [شهید صدر] می‌فرماید این امر دارای اهمیت نیست و لسان جعل حجیت برای دلیل، مهم نمی‌باشد. آنچه دارای اهمیت است، خود محتوای اصل است؛ یعنی محتوای آن حکمی که در مقام جعل حجیت برای اماره یا برای اصل جعل شده است.

پرسشگر: ...

استاد: استاد شهید صدر می‌فرماید که اگر اماره وجود داشت و آن اماره حجت گردید، به همین ملاک [که بیان گردید] جعل شده است. حال اگر تا همین جا، محتملی بسیار قوی وجود داشته باشد، اما اماره‌ای نیز بر خلاف آن محتمل در دست باشد؛ چرا این اماره جعل شده است؟ به لحاظ رعایت «قوت احتمال» است. ممکن است گفته شود که برای مثال،

اگر احتمالی بسیار قوی وجود داشت؛ به گونه ای که آن قدر این محتمل قوی بود که گفته می شود حتی اگر اماره ای بر خلاف آن نیز بود، باید این محتمل رعایت گردد، پذیرش این فرض ایرادی ندارد! منتها این امر دیگر از این باب نیست که دخالتی در حجیت اماره یا دخالتی در حجیت اصل داشته باشد، بلکه این مطلب دیگری است. در جایی احراز می گردد که اساساً به این اماره نباید عمل کرد. گاهی اماره حجتی وجود دارد که تمامی ادله حجیت و تمامی مقومات حجت در آن جمع است، با این وجود گفته می شود که این اماره اساساً با مذاق شارع موافق نیست! این اماره در خصوص یک حکم بسیار مهم شرعی می گوید از آن دست بردار. بله، گاهی چنین کاری صورت می پذیرد. آنگاه چه باید کرد؟ گفته می شود که به این اماره عمل نمی گردد. چرا؟ چون قرینه وجود دارد بر اینکه این اماره حجیت ندارد. این سخن دیگری است. اما اساساً چرا شارع اماره را کلاً حجت قرار داده است؟ پاسخ آن است که به دلیل نکته «قوت احتمال» آن را حجت قرار داده است. حال ممکن است در برخی موارد به هر دلیلی نتوان به اماره عمل نمود [که این استثنایی بر آن قاعده کلی است].

در اینجا شایسته است عبارتی از ایشان قرائت شود تا آشنایی با عبارات ایشان نیز حاصل گردد. شهید صدر می فرماید:

«ان حقيقة الحكم الظاهري أنه الحكم الصادر من قبل المولى في مقام الحفظ على الأهم من الملاكات و الأغراض المولوية الواقعية الإلزامية المتزاممة مع الملاكات المقترضية للإباحة و الترخيص في موارد الاشتباه و التردد تراحمها حفظياً»؛

این عبارت تا حدودی پیچیده است، منتها با توضیحی که ارائه گردید، دیگر نباید فهم آن مشکل باشد. ایشان در ادامه می فرماید:

«ان الأهمية المرجحة تارة تكون على أساس نوعية الملاك الواقعي المحتمل وأخرى تكون على أساس قوة الاحتمال محضاً ... ولا توجد نقطة لجعله الا ترجيح على أساس قوة الاحتمال و كاشفيتها الغالبية عن الواقع و الأول حقيقة الأصل العملي و الدليل الفقاهتي و الثاني حقيقة الأمانة و الدليل الاجتهادي».

این مطلب از تقریرات مرحوم آقای هاشمی، یعنی کتاب «بحوث فی علم الأصول»، جلد پنجم، صفحه دوازده اخذ شده است که علاقه مندان در صورت تمایل می توانند به آن مراجعه نمایند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ